

خلیل ملکی

سیمای انسانی
سوسیالیسم ایرانی
همایون کاتوزیان
ترجمه ی عبدالله کوثری

www.ketab.ir



نشر مرکز

Khalil Maleki
The Human Face of Iranian Socialism
Homa Katouzian

خلیل ملکی

سیمای انسانی سوسیالیسم ایرانی

همایون کاتوزیان

ترجمه‌ی عبدالله کوثری

ویرایش: تحریریه‌ی نشر مرکز

حروف‌چینی، نمونه‌خوانی، صفحه‌آرایی: بخش تولید نشر مرکز

طرح جلد: فریبا معزی

چاپ اول ۱۳۹۸، شماره‌ی نشر ۱۳۲۵، ۱۲۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۱۳-۴۳۷-۳

نشر مرکز: تهران، خیابان دکتر فاطمی، روبه‌روی هتل لاله، خیابان باباطاهر، شماره‌ی ۸

تلفن: ۳-۴۶۲-۸۹۷۰ فاکس: ۸۹۶۵۱۶۹

Email: info@nashr-e-markaz.com

 [nashremarkaz](https://www.instagram.com/nashremarkaz)

همه‌ی حقوق چاپ و نشر این ترجمه برای نشر مرکز محفوظ است.
تکثیر، انتشار و بازنویسی این اثر یا قسمتی از آن به هر شیوه، از جمله فتوکپی،
الکترونیکی، ضبط و ذخیره در سیستم‌های بازیابی و پخش بدون دریافت مجوز
کتبی و قبلی از ناشر ممنوع است.
این اثر تحت حمایت «قانون حمایت از حقوق مؤلفان، مصنفان و هنرمندان ایران» قرار دارد.



-
- سرشناسه کاتوزیان، محمدعلی، ۱۳۲۱-، Katouzian, Mohammad Ali • عنوان و نام پدیدآور خلیل ملکی / همایون کاتوزیان؛ ترجمه‌ی عبدالله کوثری • مشخصات ظاهری ۳۱۰،۵۵ ص • یادداشت عنوان اصلی: Khalil Maleki: The Human Face of Iranian Socialism, 2018 • موضوع ملکی، خلیل، ۱۲۸۰-۱۳۴۸؛ سوسیالیست‌ها-ایران - سرگذشتنامه: Socialists-Iran-Biography؛ ایران-تاریخ-پهلوی، ۱۳۲۰-۱۳۵۷ Iran-History-Pahlavi 1941-1979 • شناسه‌ی افزوده کوثری، عبدالله، ۱۳۲۵-، مترجم • رده‌بندی کنگره ۱۳۹۸ ک ۶۶ م / ۵ / ۱۵۲۸ DSR • رده‌بندی دیویی ۹۲/۰۸۲۴۰۹۵۵ - ۹۵۵ • شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی ۵۶۲۰۹۶۹

فهرست

هفت	یادداشت نویسنده بر ترجمه‌ی فارسی
نه	سیاسگزاری
۱	مقدمه: خلیل ملکی و زمانه‌ی او
۱۱	فصل اول: خلیل ملکی و پنجاه‌وسه نفر
۳۹	فصل دوم: حزب توده
۷۳	فصل سوم: مبارزه بر سر قدرت و ملی کردن نفت
۱۰۵	فصل چهارم: حزب زحمتکشان
۱۳۹	فصل پنجم: نیروی سوم
۱۷۹	فصل ششم: کودتای ۱۳۳۲ و بعد
۲۰۹	فصل هفتم: مبارزه بر سر قدرت، ۱۳۳۹-۱۳۴۲
۲۳۷	فصل هشتم: ملکی: مرحله‌ی آخر
۲۶۵	توفیق و شکست ملکی
۲۶۹	کتاب‌شناسی
۲۷۷	یادداشت‌ها
۲۹۷	نمایه

مقدمه

خلیل ملکی و زمانه‌ی او

خلیل ملکی در سال ۱۲۸۰ ه. ش، چند سالی پیش از انقلاب مشروطه‌ی سال ۱۳۲۴ ه. ق/ ۱۲۸۵ ه. ش زاده شد و در ۱۳۴۸، هفت سال بعد از انقلاب سفید شاه (۱۳۴۱) درگذشت. او در سال ۱۳۵۶ که جنبش اعتراضی منجر به انقلاب بهمن ۱۳۵۷ آغاز شد، اگر بود، ۷۶ ساله می‌بود. باری، چنین بود که ملکی، این روشنفکر و متفکر سیاسی، فعال و سازمانده، کمونیستی سوسیالیست شده، با اعتقاد به آزادی و دموکراسی و عدالت اجتماعی و پی‌گیری این اهداف از راه‌های مسالمت‌آمیز، توانست در بخش اعظمی از این دوران طولانی و پرتب‌وتاب نقشی اثرگذار در سیاست و جامعه‌ی ایران بازی کند. او از سال ۱۳۲۶ که از حزب توده انشعاب کرد همواره آماج دشنام و افترا از جانب آن حزب بود و بعدها هم سایر سازمان‌های انقلابی روش حزب توده را دنبال کردند. بدین‌سان ملکی شخصیتی بی‌همتا بود در گیرودار دورانی بیگانه با مدارا، که گاه اسیر بند حاکمان بود و گاه آزرده از گزند زبان مخالفان حکومت. تنها در این ایام اخیر است که عقاید و رویکردهای او رفته‌رفته در نگرش و رفتار سیاسی برخی ایرانیان، خاصه جوانان، از مرد و زن، راه یافته است. ملکی از دهه‌ی ۱۳۴۰ (۱۹۶۰) تا اوایل قرن بیست‌ویکم، یعنی عصر آرمان‌گرایی انقلابی و انقلاب، حتی در ایران چهره‌ی شناخته‌شده‌ای برای عموم مردم نبود.

انقلاب مشروطه بیش از هر چیز در پی استقرار حکومتی قانونمند در

تقابل با حکومت استبدادی بود، هرچند این جنبش سیل آسا برنامه‌های ثانوی دیگری نیز به همراه داشت که مهم‌ترین آنها مدرن‌سازی بود. این انقلاب از حمایت همه‌ی طبقات اجتماعی شهرنشین برخوردار بود (در آن زمان جماعت روستایی هنوز سیاسی نشده بود). آن طبقات عبارت بودند از بازرگانان، کسبه‌ی خرده‌پا، پیشه‌وران، روشنفکران، روحانیان، شاهزادگان قاجار، و اعیان و اشراف و سران عشایر و غیره. اگرچه انقلاب مشروطه از بسیاری جنبه‌ها با انقلاب بهمن ۱۳۵۷ تفاوت داشت، شباهتی شگفت‌انگیز میان این دو انقلاب می‌یابیم و آن وفاق همه‌ی طبقات اجتماعی بر سر براندازی شاه (و بدین سان، برانداختن حکومت استبدادی) است.

اما همین که محمدعلی شاه از سلطنت خلع و به تبعید فرستاده شد، اختلاف و آشوب و هرج و مرج جای حکومت او را گرفت و این پدیده‌ای است که در سراسر اعصار بعد از سقوط حکومت استبدادی رخ نموده است. مداخله‌ی کشورهای درگیر در جنگ جهانی اول در امور ایران، اوضاع را وخیم‌تر کرد، زیرا پیش از این مداخله هم آشوب و هرج و مرج در پایتخت و ولایات آغاز شده بود. در پایان جنگ، ایران به‌راستی از پا درآمده بود و بیم آن می‌رفت که چون ادوار گذشته تجزیه شود. بسیاری از کوشندگان در انقلاب مشروطه آنچنان از کرده‌ی خود پشیمان بودند که یکی از رهبران تندرو انقلاب، سیدمحمدرضا مساوات، در سال ۱۲۹۹ در نامه‌ای به سیدحسن تقی‌زاده که خود از رهبران افراطی بود، از آنچه بر سر مملکت آورده بودند ابراز ندامت کرد. شماری اندک از مردم، از جمله شاعرانی مثل میرزاده‌ی عشقی و ابوالقاسم لاهوتی، خواهان انقلابی دیگر بودند، اما اگر نگوییم اغلب، دست‌کم بسیاری از روشنفکران و نخبگان ناسیونالیست و تجددطلب به حکومتی قدرقدرت امید بسته بودند که آشوب و هرج و مرج را در هم بکوبد و یک‌شبه مملکت را به شاهراه تجدد اندازد. چنان‌که خواهیم دید خلیل ملکی جوان از کسانی بود که آرزوی استقرار جمهوری مدرن را در سر می‌پروردند (رک. فصل اول).

عوامل گوناگونی در برآمدن رضاخان مؤثر بود، اما او همین که پای بر صحنه نهاد نشان داد که همان «منجی»‌ای است که بسیاری از ایرانیان فرهیخته در آرزویش بودند. حتی زمانی که در پی استقرار دیکتاتوری برآمد، در گام‌های نخست کارش به آسانی پیش رفت، تا بدان حد که وقتی در سال ۱۳۰۴ مدعی پادشاهی شد، علمای نجف هم به حمایت از او برخاستند. رضاخان چیزی نگذشته امنیت و ثبات عمومی را به کشور بازگرداند و فرایند مدرن‌سازی را آغاز کرد، اما در واقع آنچه کرد شبه‌مدرن‌سازی بود، چراکه یکسره از غرب تقلید شده بود.

اما چندی نگذشته آن دیکتاتوری به حکومت استبدادی دیرین بدل شد، یعنی شکل جدیدی از آنچه خود شاه «رژیم یک‌نفره» می‌خواند و این نظام حکومتی روز به روز همه‌ی طبقات اجتماعی را از او دور کرد، آنچنان که وقتی متفقین ایران را اشغال کردند، در سراسر این ملک جز چند تن دوست برای او نمانده بود. یکی از اصلاحات رضا شاه اعزام دانشجویان ایرانی به دانشگاه‌های اروپا (بیشتر آلمان، فرانسه و بلژیک) به هزینه‌ی دولت بود و ملکی از دانشجویانی بود که از این امتیاز برخوردار شد، اما پیش از اتمام تحصیل به اتهام واهی کمونیست بودن به ناچار به ایران بازگشت. نمونه‌ای از سلطه‌ی استبدادی شاه نیز بازداشت و به زندان انداختن گروهی از جوانان (مشهور به پنجاه‌وسه نفر) در سال ۱۳۱۶ بود. اتهام این گروه که ملکی هم در میان آنها بود عضویت در سازمانی کمونیستی بود که البته پایه و اساسی نداشت (رک. فصل اول).

کمی بعد از استعفای رضا شاه، برخی از اعضای گروه پنجاه‌وسه نفر و تنی چند از افراد دموکرات و ضدفاشیست (اغلب جوان) حزب توده را بنیان نهادند. این حزب شبیه جنبش‌های مقاومتی بود که در جبهه‌های مردمی اروپای اشغال‌شده پدید آمد. طیف وسیعی از مارکسیست‌ها، سوسیال‌دموکرات‌ها و دموکرات‌ها و لیبرال‌ها در حزب توده عضویت داشتند. ملکی برای عضویت در حزب توده یکی دو سال درنگ کرد، بیشتر از آن روی که به برخی

اعضای پنجاه و سه نفر بدگمان بود و وقتی هم که به حزب پیوست، رهبری جوانان معترضی را بر عهده گرفت که به بسیاری از گرایش‌ها و سیاست‌های رهبران حزب انتقاد داشتند (رک. فصل دوم).

در این احوال، مملکت بار دیگر از بسیاری جنبه‌ها از پای درآمده بود، با این تفاوت که این بار قدرت‌های اشغالگر از فروپاشی یا گرفتار شدن این کشور در مهلکه‌ی منازعات تلافی‌جویانه یا تجزیه‌طلبانه، نظیر آنچه بعد از پیروزی انقلاب بهمن ۵۷ پیش آمد، جلوگیری کردند. گرافه نیست اگر بگوییم در آن ایام حزب توده، به‌رغم اختلافات درونی، منسجم‌ترین حزب و، کوتاه‌زمانی بعد، محبوب‌ترین حزب در ایران بود. این حزب (هرچند نه به‌گونه‌ای انحصاری) جنبش اتحادیه‌های کارگری را تشکل بخشید و با مطبوعات و سایر انتشاراتش ارزش‌های سیاسی مدرن را رواج داد و فعالیت در زمینه‌ی فرهنگ و ادبیات مدرن را رونق بخشید. بعد از پیروزی اتحاد شوروی در استالینگراد، این حزب استوارترین کانون فعالیت‌های اجتماعی و روشنفکرانه شد و ملکی، گذشته از آن که مسن‌ترین منتقد درونی حزب بود، از مشهورترین و محبوب‌ترین نویسندگان و روزنامه‌نگاران و معلمان حزب توده به‌شمار می‌رفت (رک. فصل دوم).

حمایت حزب توده از اقدامات اتحاد شوروی برای اخذ امتیاز بهره‌برداری از نفت شمال ایران در سال ۱۳۲۳، که ملکی نیز آن را تأیید می‌کرد، آن حزب را به موقعیت ناگواری کشاند، اما حزب توده در همین موقعیت دست به کاری بس تحریک‌کننده زد و آن این که اعضای حزب را برای حمایت از این امتیاز تحت حمایت قشون اشغالگر شوروی به تظاهرات خیابانی کشاند. اما اختلافات درونی حزب در سال ۱۳۲۵ به اوج خود رسید، یعنی زمانی که رهبران حزب از بیانیه‌ی شدیدالحن فرقه‌ی دموکرات آذربایجان دایر بر خودمختاری آن خطه که درواقع نشان از جدایی‌طلبی داشت، حمایت کردند و تحت فشار شوروی تشکیلات محلی حزب را واداشتند که به فرقه‌ی دموکرات بپیوندند. ملکی رهبری مخالفان این سیاست را که به‌نحوی

مفتضحانه شکست خورد، بر عهده گرفت و همین حرکت بود که سرانجام در دی‌ماه ۱۳۲۶ به انشعاب از حزب توده انجامید. در آن ایام احمد قوام نخست‌وزیر بود و رهبران حزب توده به‌رغم هشدارهای ملکی، کوتاه‌مانی با دولت قوام ائتلاف کرده بودند، هرچند که بعدها خود از این سیاست اظهار ندامت کردند (رک. فصل دوم).

در سال ۱۳۲۵ رفته‌رفته نشانه‌های جنگ سرد پدیدار می‌شد و انشعاب در حزب توده را هم می‌توانیم از پیامدهای این تحول بدانیم. گروه انشعابی هنوز به اتحاد شوروی (اما نه سفارت این کشور در ایران) اعتقاد داشت. اما دیری نپایید که ملکی از توهم کمونیسم شوروی به‌در آمد. در آن زمان حزب توده که از سال ۱۳۲۷ غیرقانونی اعلام شده بود، تا مغز استخوان استالینیست شده بود. در این احوال اختلاف با شرکت نفت ایران و انگلیس بالا گرفته بود. پیشینه‌ی این اختلاف به اعتصابات پردامنه‌ی کارگران در نیمه‌ی سال ۱۳۲۷، مخالفت با تقاضای شوروی در مورد امتیاز نفت شمال، و اعتراض مردم به مداخله‌ی شرکت نفت ایران و انگلیس در امور سیاسی ایران برمی‌گشت. در چنین اوضاعی بود که جبهه‌ی ملی به رهبری محمد مصدق و با دو روزنامه‌ی *باختر امروز* و *شاهد* که هوادار این جبهه بودند، پا به میدان سیاست نهاد. ملکی همکاری با روزنامه‌ی *شاهد* را که صاحب امتیاز آن مظفر بقایی بود آغاز کرد. مضمون مقالات او انتقاد از سیاست انگلیس در ایران و انتقاد از حزب توده بود و نیز حمله به تئوری توطئه که در عالم سیاست آن ایام بسیار رایج بود و هواداران بسیار داشت (رک. فصل سوم).

در این ایام ملکی سوسیالیستی شده بود که اعتقاد راسخ به دموکراسی پارلمانی داشت، حال آن‌که حزب توده و سایر سازمان‌های مارکسیست - لنینیست در آن سال‌ها و تا مدت‌ها بعد از آن دموکراسی را دوزوکلک بورژوازی می‌دانستند و با نگاهی تحقیرآمیز به آزادی‌های جوامع غربی، این آزادی‌ها را آزادی بورژوازی می‌خواندند. علاوه بر این، در آن سال‌ها کشور در تبوتاب انتخاباتی بود که تقلب صورت گرفته در آن پیوند

نزدیکی با کشمکش بر سر نفت داشت. در سال ۱۳۲۹ سپهد رزم آرا رئیس ستاد ارتش که مردی لایق و تیزهوش بود به نخست‌وزیری رسید و از همان روز نخست با مخالفت سرسختانه‌ی مصدق که رهبر اپوزیسیون در مجلس شانزدهم بود روبرو شد. در اسفندماه ۱۳۲۹ یکی از اعضای فداییان اسلام رزم آرا را ترور کرد و این رویداد در نهایت به ملی کردن صنعت نفت با رأی مجلس و نخست‌وزیری مصدق در اردیبهشت ۱۳۳۰ انجامید. مصدق از پشتیبانی آیت‌الله کاشانی، مهم‌ترین مجتهد سیاسی ایران، برخوردار بود (رک. فصل‌های سوم و چهارم).

چندی بعد از نخست‌وزیری مصدق، ملکی و بقایی و هواداران ایشان حزب زحمتکشان را تأسیس کردند و چیزی نگذشته این حزب قوی‌ترین و متشکل‌ترین حزب حامی ملی کردن نفت ایران و دولت مصدق شد. اما اختلافات با انگلیس بر سر نفت به درازا کشید و در این مدت مصدق پیشنهاد بانک جهانی را برای وساطت میان ایران و انگلیس رد کرد و پیامد این تصمیم او تحریم بین‌المللی نفت ایران بود. انگلیس تلاش می‌کرد تا مصدق را با استفاده از تدابیر پارلمانی از قدرت کنار براند. وقتی میان شاه و مصدق بر سر این که چه کسی می‌بایست وزیر جنگ را تعیین کند اختلاف افتاد، مصدق استعفا داد و احمد قوام بر جای او نشست. بلافاصله مردم به دعوت کاشانی و اقلیت نیرومند مجلس که از مصدق حمایت می‌کرد به خیابان ریختند. در این قیام مردمی که در ظرف چند روز مصدق را به قدرت بازگرداند، حزب زحمتکشان نقشی نمایان بر عهده داشت (رک. فصل چهارم).

رویداد سی‌ام تیر ۱۳۳۱ در واقع نماینده‌ی اوج قدرت جنبشی بود که به‌نام نهضت ملی شناخته می‌شد. اما تحولات بعدی رفته‌رفته این نهضت را از توش‌وتوان انداخت، یعنی زمانی که کاشانی و بقایی و برخی دیگر از شخصیت‌های مؤثر نهضت ملی به جبهه‌ی مخالفان پیوستند و مصدق را آماج حمله‌های خود کردند. پیش‌درآمد این پراکندگی، انشعاب در حزب زحمتکشان بود که اکثر اعضای آن به رهبری ملکی حزب زحمتکشان

(نیروی سوم) را تشکیل دادند و این حزب در آن اوضاع بحرانی به حمایت از مصدق برخاست. ملکی در آن ایام نظریه‌ی نیروی سوم را مطرح کرده بود که در واقع صورت‌بندی او از مسئله‌ی استقلال از دو بلوک شرق و غرب بود (رک. فصل پنجم).

کشمکش بر سر نفت همچنان ادامه داشت و دولت مصدق آخرین پیشنهاد انگلیس و امریکا را رد کرد. این پیشنهاد در بهمن ۱۳۳۲ به منظور پایان دادن به دعوا عرضه شده بود و به عقیده‌ی ملکی می‌بایست پذیرفته می‌شد. در همین احوال عوامل انگلیس و امریکا در تدارک کودتایی بر ضد مصدق بودند و مصدق خود با اصرار در بستن مجلس هفدهم از طریق رفراندوم، که ملکی و برخی از شخصیت‌های متنفذ نهضت ملی او را از آن برحذر داشته بودند، ناخواسته به این عوامل کمک کرد. کودتای اول در شب ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ شکست خورد، اما کودتای ۲۸ مرداد با موفقیت به انجام رسید. حزب توده که پیوسته مصدق را به عنوان دست‌نشانده‌ی امریکا آماج حمله کرده بود، اما در آن اواخر از شدت مخالفت با او کاسته بود، هیچ مقاومتی در برابر کودتا نشان نداد، هرچند در تمام مدت این شعار که کودتا را به ضدش تبدیل خواهد کرد ورد زبان اعضایش شده بود (رک. فصل ششم).

مصدق و برخی از رهبران نهضت ملی بازداشت شدند و بعد از محاکمه به زندان افتادند. حسین فاطمی وزیر امور خارجه‌ی دولت مصدق اعدام شد و ملکی با بسیاری از رهبران و فعالان اصلی حزب توده بدون محاکمه یک سال به زندان افتاد. حکومت شاه و سپهبد زاهدی در ظرف دو سال نهضت ملی را سرکوب کرد و تشکیلات حزب توده را عملاً از میان برداشت. دولت زاهدی سرانجام اختلاف بر سر نفت را به شیوه‌ای مغایر با روح ملی کردن نفت، یعنی با امضای قرارداد کنسرسیوم نفت خاتمه بخشید. این قرارداد در مجلس با مخالفت شدید محمد درخشش رهبر سندیکای معلمان روبرو شد که نطق طولانی او را ملکی نوشته بود (رک. فصل ششم).

سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۹ را باید دوره‌ی دیکتاتوری بنامیم. این دیکتاتوری نخست با رهبری مشترک شاه و زاهدی اداره می‌شد و بعد، آنگاه که شاه در سال ۱۳۳۴ زاهدی را از مقامش برکنار کرد، رهبری آن تنها در دست خود شاه بود. رژیمی که از سال ۱۳۳۲ در ایران برقرار شد حکومت مطلقه‌ی استبدادی نبود، بدین معنی که برخی فعالیت‌های قانونی را رخصت می‌داد. در این ایام ملکی هم با قدم و هم با قلم سخت می‌کوشید تا رهبران نهضت ملی را تشویق کند که بی‌سروصدا متشکل شوند و برای استفاده از فرصتی که به‌نظر او دیر یا زود فرا می‌رسید آماده باشند. اما این رهبران سخت روحیه‌ی خود را باخته بودند و انگیزش ایشان کار ساده‌ای نبود. او خود با هسته‌ی اصلی فعالان نیروی سوم تماس داشت و سردبیر مجله‌ی نبرد زندگی بود که نشریه‌ی تئوریک - روشنفکری با بار سیاسی کمتر بود و بسیاری از استادان دانشگاه و جمعی از روشنفکران با آن همکاری می‌کردند (رک. فصل‌های ششم و هفتم).

در سال ۱۳۳۹ رژیم به بحرانی شدید دچار شد. تورم، کسری شدید در موازنه‌ی پرداخت‌ها، تبلیغات بی‌امان شوروی بر ضد شاه، انتخاب جان اف. کندی به ریاست‌جمهوری ایالات متحد که آشکارا به نظام‌های فاسد جهان سوم از جمله ایران حمله می‌کرد، و علاوه بر همه‌ی اینها نارضایتی عمومی مردم، شاه را واداشت که به باز شدن فضای سیاسی کشور تن بدهد و اعلام کند که انتخابات آینده‌ی مجلس (بیستم) آزاد خواهد بود. چیزی نگذشته برخی از رهبران سابق نهضت ملی همراه با بعضی کسان که اینان دعوت کرده بودند، تشکیل جبهه‌ی ملی دوم را اعلام کردند، اما ملکی را به این جمع فرانخواندند و او با همکاری هسته‌ی اصلی فعالان نیروی سوم و برخی از نوآمدگان «جامعه‌ی سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران» را تشکیل داد (رک. فصل هفتم).

جبهه‌ی ملی دوم که در آغاز کار به اعتبار ملازمت با نام مصدق هواداران فراوان یافت، بیانیه‌ای منتشر نکرد، بلکه صرفاً خواستار آزادی انتخابات شد

و تصمیم گرفت احزاب تشکیل‌دهنده‌ی جبهه‌ی ملی را همچون اعضای ساده در جبهه‌ی ملی ادغام کند و این جبهه، بنا بر تعریف، جایی برای جامعه‌ی سوسیالیست‌ها نداشت. جبهه‌ی ملی اندک‌زمانی بعد، انتخابات را که مثل همیشه با تقلب همراه بود تحریم کرد و شاه ناچار شد دو سه ماه بعد مجلس بیستم را منحل کند و این شرطی بود که علی‌امینی برای پذیرش مقام نخست‌وزیری اعلام کرده بود (رک. فصل هفتم).

شاه هم از امینی بدش می‌آمد و هم از او می‌ترسید، با همه‌ی اینها او را به نخست‌وزیری برگماشت، زیرا وضع مملکت به‌راستی اسفبار شده بود و از طرف دیگر او تصور می‌کرد امینی فردی است که امریکایی‌ها خواهانش هستند. برنامه‌ی اصلی امینی اصلاحاتی گسترده در نظام مالکیت زمین بود، از این روی خواهان انحلال مجلسی بود که اعضای آن اغلب مالکان و هواداران ایشان بودند. همچنین امینی قصد داشت از قدرت شاه بکاهد. ملکی معتقد بود جبهه‌ی ملی دوم نباید با دولت امینی همچون خصم خونی بستیزد، بلکه باید بکوشد به‌صورت دولت‌سایه* عمل کند. او چنین استدلال می‌کرد که سقوط امینی در صورتی که جبهه‌ی ملی جای او را نگیرد به «دیکتاتوری سیاه» خواهد انجامید. جبهه‌ی ملی توصیه‌ی ملکی را ناشنیده گرفت و بعد از سقوط امینی، شاه که دیگر اعتماد به‌نفسی پیدا کرده بود، در بهمن ۱۳۴۱ برنامه‌ی انقلاب سفید خود را اعلام کرد. این برنامه شامل اصلاحات ارضی و اعطای حق رأی به زنان نیز می‌شد. از آن پس حکومت مطلقه و استبدادی شاه آغاز شد که کم‌وبیش پانزده سال به درازا کشید (رک. فصل هفتم).

بدین‌سان نهضت ملی ایران بار دیگر قرین شکست شد. مصدق کوشید از طریق مکاتبه با سران جبهه اصلاحاتی در جبهه‌ی ملی دوم به عمل آرد. اما رهبران جبهه که برای گریختن از عرصه‌ی مبارزه روزشماری می‌کردند،

* shadow government. رهبری حزب مخالف، یعنی حزبی که در مقام بدیل دولت حاکم برنامه‌ای خاص خود دارد و آماده است تا دولت را تشکیل دهد. این حزب هرچند متنفذ دولت موجود است، برای جانشینی به مبارزه‌ای حیاتی با دولت برنمی‌خیزد. م

این مداخله‌ی مصدق را بهانه کردند و پی کار خود رفتند. اما جامعه‌ی سوسیالیست‌ها همچنان به مبارزه‌ی خود در مقام اپوزیسیون ادامه داد، تا سرانجام در مرداد ۱۳۴۴ ملکی و سه تن از یارانش بازداشت و در دادگاه نظامی محکوم شدند. ملکی به سه سال زندان محکوم شد، اما بعد از هیجده ماه از زندان آزاد شد و آزادی او بیشتر پیامد فشار سوسیالیست‌های اروپا به شخص شاه بود. او بعد از آزادی به مطالعه و ترجمه‌ی کتاب روی آورد، اما هیچ یک از کتاب‌ها با نام خودش مجوز انتشار نیافت. خلیل ملکی در تیرماه ۱۳۴۸ در سن ۶۸ سالگی درگذشت (رک. فصل هشتم).